

## مداخله‌ی نظامی: گره‌گشای سیاست خارجی آمریکا (با نگاهی به ایران)

سیدحسین محمدی نجم<sup>۱</sup>  
مجتبی عزیزی بساطی<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۲/۰۱/۲۵

تاریخ تأیید مقاله: ۱۳۹۲/۰۳/۲۷

صفحات مقاله: ۳۷ - ۶۸

### چکیده:

مداخلات نظامی آمریکا در دوره‌ی پس از جنگ سرد تا به امروز، همواره یکی از بحث برانگیزترین موضوعات در حوزه‌ی سیاست خارجی است. پژوهشگران و محققان این حوزه هر کدام از جنبه‌ها و رویکردهای متفاوتی به بررسی علل و چرایی مداخلات نظامی این کشور پرداخته‌اند. ولی پژوهش حاضر بنا دارد تا از منظری متفاوت از موارد یاد شده، موضوع مداخلات نظامی آمریکا در دوره (۱۹۹۰-۲۰۱۲) را با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی و با بکارگیری رهیافت ترکیبی واقع‌گرایانه-سازهانگاری بررسی نماید و سپس تفاوت‌ها و تعارض‌ها را در کنار وجوه و مبانی مشترک بررسی کند. هدف اصلی این پژوهش بررسی عوامل اصلی و تأثیرگذار در فرایند تصمیم‌گیری عرصه‌ی سیاست خارجی آمریکا به‌ویژه در موضوع مداخلات نظامی این کشور، جهت نیل به یک بینش راهبردی در مورد پیش‌بینی‌پذیر نمودن حملات نظامی این کشور در سال‌های آتی است. سؤال اصلی این پژوهش این است که چرا و چگونه کشور آمریکا تصمیم به حمله/مداخله نظامی در عرصه‌ی سیاست خارجی می‌گیرد؟ در پاسخ این فرضیه مطرح می‌شود که علت اصلی حمله‌ی نظامی آمریکا به دیگر کشورها، عمدتاً تهدیدات ناشی از تغییر جایگاه کشورها در سلسله مراتب نظام بین‌المللی است که در فرایند تصمیم‌گیری در عرصه‌ی سیاست خارجی آمریکا دو دسته عوامل رسمی و غیررسمی و یک‌سری متغیرهای دیگر دخیل هستند.

\* \* \* \* \*

<sup>۱</sup> دانشجوی دکتری دانشگاه امام حسین (ع)

<sup>۲</sup> کارشناس ارشد دیپلماسی و سازمان‌های بین‌المللی دانشکده روابط بین‌الملل

## واژگان کلیدی

آمریکا، مداخله‌ی نظامی، سیاست خارجی، تروریسم و سازهانگاری.

### مقدمه

سیاست خارجی آمریکا در دوره‌ی پس از جنگ جهانی دوم، تحت تأثیر مؤلفه‌های درون‌ساختاری و ضرورت‌های اقتصادی این کشور قرار گرفت. در راستای چنین ضرورت‌هایی بود که جنگ دوم خلیج فارس در ژانویه‌ی سال ۱۹۹۱ آغاز شد. آمریکایی‌ها در پایان جنگ در صدد ایفای نقش بین‌المللی جدیدی قرار گرفتند که به «نظم نوین جهانی» معروف گردیده است. رویکردهای نظری آن در مارس سال ۱۹۹۱ توسط جورج بوش پدر، رئیس‌جمهور وقت آمریکا اعلام شد. اهداف راهبردی آمریکا در آن مقطع زمانی ایجاب می‌کرد روند مداخله‌گرایی آمریکا در قالب «نظم نوین جهانی» مورد پیگیری قرار گیرد.

در اواسط دهه‌ی ۹۰ و با آغاز هزاره‌ی سوم میلادی، در حوزه‌ی تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری جامعه‌ی آمریکا، گروهی از سیاست‌مداران موسوم به نومحافظه‌کاران که رویکردی مبتنی بر «واقع‌گرایی جدید» داشتند، روی کار آمدند. آنها تعریف متفاوتی از منافع ملی ارائه نمودند و بر این امر تأکید داشتند که در دوران بعد از جنگ سرد و فروپاشی نظام دوقطبی، هویت مشترک مردم و دولت آمریکا پایان یافته است. آنان مخالفت‌های فزاینده‌ی گروه‌های اجتماعی را به‌عنوان نمادی از گسست جامعه با نهادهای حکومتی دانستند برای مقابله با چنین شرایطی، نخبگان آمریکایی تلاش نمودند تا «فرهنگ رفتاری» و «نظام باورهای جامعه‌ی آمریکا» را دگرگون نمایند. این امر نیازمند بازسازی جنگ سرد جدیدی بود که بر اساس آن آمریکایی‌ها بتوانند هویت درونی خود را بازسازی نمایند. در چنین شرایطی گروه‌های اجتماعی آمریکا وفاداری خود را به نخبگان حکومتی افزایش می‌دادند. تحقق چنین هدفی جز با «دشمن‌سازی» امکان‌پذیر نبود. بسیاری از نظریه‌پردازان و زمامداران اجرایی آمریکایی بر ضرورت وجود دشمن برای حفظ انسجام اجتماعی تأکید دارند. از جمله‌ی این

افراد می‌توان به «جرج زیمل»<sup>۱</sup>، «ریچارد نیکسون»<sup>۲</sup> و «لوئیس کوزر»<sup>۳</sup> اشاره داشت. آنها دشمن‌سازی را به‌عنوان ضرورتی برای ایجاد همبستگی، روحیه‌ی اجتماعی و پیروزی گروهی مردم آمریکا می‌دانند. دشمن‌سازی زمانی ایجاد و تثبیت می‌شود که برخی از نمادهای امنیت ملی کشورها مورد تهدید و تهاجم قرار گیرد. به همین دلیل، با فروپاشی شوروی سابق و سقوط کمونیسم، آمریکایی‌ها دیگر رقیبی برای خود نمی‌دیدند. بنابراین، با استفاده از متفکران خود هم‌چون «ساموئل هانتینگتن»<sup>۴</sup> در صدد برآمدند تا خلأ نبود دشمن و رقیبی جدی برای نظام لیبرالی غرب را پر کنند. که این دشمن جدید چیزی جز اسلام نبود. از این‌رو، از این به بعد دولت‌های مختلفی که در آمریکا روی کار آمدند، همه در صدد بودند که با کشورهای اسلامی به‌ویژه ایران به‌خاطر موقعیت ممتاز آن به مقابله بپردازند. در سال‌های اخیر با بهانه‌جویی‌های غربی‌ها در مورد برنامه‌ی هسته‌ای ایران این روند شتاب بیش‌تری یافته است. بنابراین، به نظر ضروری است با توجه به تمرکز جدی سیاست خارجی آمریکا در دوره‌ی پس از جنگ سرد بر کشورهای اسلامی و به‌کارگیری ابزارهای قدیمی تأمین و ارتقای منافع ملی هم‌چون مداخلات نظامی خارجی، مطالعات و پژوهش‌های عمیقی در این زمینه شکل گیرد تا بتوان نیازهای فکری و نظری این حوزه را جهت تدوین و اتخاذ سیاست‌های لازم و متناسب در حوزه‌ی سیاست خارجی کشورمان را تأمین نماییم.

### چارچوب نظری

شاید بتوان مهم‌ترین دستاوردهای هر حوزه‌ی مطالعاتی را با میزان و کیفیت تحلیل‌ها و تبیین‌های نظری آن سنجید؛ زیرا این نظریه‌ها هستند که با ایجاد و ارتباط میان مفاهیمی که به ظاهر نامرتب و بی‌معنا هستند، پدیده‌ها را برای ما معنادار می‌کنند. (سیف‌زاده، ۱۳۸۱: ۱۶۴) در روابط بین‌الملل نیز مانند سایر حوزه‌های علوم اجتماعی تلاش نظری به‌طور عمده معطوف به

1 George Zimel

2 Richard Nixon

3 Louis Kuser

4 Samuel. P. Huntington

«تشخیص و تبیین نظم‌های مهم در امور بشری است» و به‌طور خاص، تلاش علمای سیاست برای «توضیح فرایندها، موضوعات و برآیندهای روابط میان دولتی و فرادولتی به شکل عام است». (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۱۲۹) رابطه‌ی میان نظریه‌های روابط بین‌الملل و تحلیل سیاست خارجی امری است که در دهه‌های اخیر مورد بحث فراوان بوده است. به‌جز تحلیل سیاست خارجی، نظریه‌ی روابط بین‌الملل از منظری دیگر نیز می‌تواند با سیاست خارجی در ارتباط باشد و آن بُعد تجویزی، عملی و سیاست‌گذارانه است. اگر بپذیریم که نظریه و عمل دو روی یک سکه هستند که یکی با حقیقت سر و کار دارد و دیگری با عمل سیاسی، شاید بتوان گفت تمایز اصلی میان نظریه و عمل، به‌بیان وینسنت، «تمایزی شبیه به تمایز میان ارزش‌ها و واقعیت است.» (حاجی‌یوسفی، ۱۳۸۲: ۲۴)

یکی از مسائل مهم در رشته‌ی روابط بین‌الملل فهم عوامل تأثیرگذار بر رفتار خارجی دولت‌هاست که در این میان برخی از نظریه‌ها به تبیین چگونگی و چرایی رفتار خارجی دولت‌ها به‌طور مبسوط پرداخته‌اند. در طول دهه‌ی ۱۹۸۰ دو مناظره‌ی عمده وجود داشت. اولین مناظره ما بین نواقح‌گرایان و نولیبرال‌ها بود که هر کدام در جستجوی آن بودند که منطق نظریه‌ی اقتصادی خردگرا را در مورد روابط بین‌الملل به‌کار ببندند. اما هر یک به نتایج کاملاً متفاوتی در مورد پتانسیل همکاری بین‌الملل رسیدند. دومین مناظره، بین عقل‌گرایان و نظریه‌پردازان انتقادی بود که دومی از لحاظ هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، روش‌شناسی پیش‌فرض‌های هنجاری نولیبرالیسم و نواقح‌گرایی را به چالش کشید. (Smit, 2009: 212)

پس از پایان یافتن جنگ سرد، این مناظره‌ها به‌وسیله دو مناظره‌ی جدید دیگر جایگزین شدند؛ مناظره اول بین سازه‌انگاران و عقل‌گراها بود و مناظره دوم بین سازه‌انگاران و نظریه‌پردازان انتقادی. در واقع عامل تسریع‌بخش این انتقال و جابه‌جایی بر آمدن یک رویکرد جدید در نظریه‌های روابط بین‌الملل؛ یعنی سازه‌انگاری بود. رویکردی که از یک‌سو عقل‌گرایی و اثبات‌گرایی نواقح‌گرایی را چالش کشید و از سوی دیگر نظریه‌پردازان انتقادی را به‌دلیل دور بودن از نقد فرا نظری نسبت به تجزیه و تحلیل تجربی جهان سیاست تحت فشار قرار می‌داد. (Ibid)

سازه‌انگاری در تلاش است به نحوی نارسایی‌ها و کاستی‌های نظریه‌های گوناگون را با بهره‌گیری از برخی گزاره‌های خود آنها بر طرف کند و به اصطلاح تصویر واقعی‌تر از الگوهای رفتار سیاست بین‌المللی ارائه دهد. از لحاظ آرمان‌گرایی فلسفی این رویکرد صرفاً بر شرایط و نیروهای مادی تکیه نکرده، بلکه بر انگاره‌ها و اندیشه‌ها تأکید می‌ورزد. به عبارت دیگر، بر اساس این تحلیل دولت‌ها و سیاست‌گذاران هستند که به عوامل فیزیکی نظیر سرزمین، تسلیحات و جز اینها معنا می‌بخشند؛ در حالی که سازه‌انگاران تمرکز خویش را روی اعتقادات بین‌الادّهانی که در سطحی گسترده میان مردم جهان مشترک‌اند، قرار می‌دهند و برای نمونه هویت‌های ملی را به صورت ساخت‌بندی‌های اجتماعی در نظر می‌گیرند. آنها بر این باورند که منافع و هویت‌های انسان‌ها به صورتی است که خویشتن را در روابط بین‌الملل با سایرین درک می‌کنند، از طریق همان اعتقادات مشترک شکل گرفته و تبیین می‌شوند. (قوام، پیشین: ۲۲۲)

یکی از موضوعات و مباحث مهم در مطالعه‌ی سیاست خارجی آمریکا، انتخاب رهیافت و رویکردهای نظری مناسب است. زیرا هر یک از نظریه‌های روابط بین‌الملل بر اصول و پیش‌فرض‌های متمایزی استوار هستند که در نتیجه، متغیرها، عوامل، فرایندها و مفاهیم خاصی را در تجزیه و تحلیل سیاست خارجی به کار می‌بندند، پس درباره‌ی چارچوب نظری - مفهومی مناسب برای مطالعه و تحلیل سیاست خارجی آمریکا، به‌ویژه موضوع مداخلات نظامی این کشور نمی‌توان به اجماع رسید. این اختلاف دیدگاه‌ها از نوع رابطه‌ی بین نظریه‌ی روابط بین‌الملل و نظریه‌ی سیاست خارجی از یک‌سو و ماهیت و هویت سیاست خارجی آمریکا از سوی دیگر سرچشمه می‌گیرد. به همین دلیل نویسندگان این پژوهش بر این باورند که یک رهیافت ترکیبی از نظریه‌های واقع‌گرایی و سازه‌انگاری می‌تواند جنبه‌های بیشتری از سیاست خارجی آمریکا را تبیین نمود. بنابراین، ضمن ارائه‌ی ویژگی‌های اصلی هر دو نظریه در قالب جدول شماره‌ی ۱ سعی می‌شود با بهره‌گیری از مفروضات و شاخص‌های هر دو نظریه (واقع‌گرایی و سازه‌انگاری) به تبیین و تشریح عوامل و متغیرهای تأثیرگذار در مداخلات نظامی آمریکا در دوره‌ی مطالعاتی مذکور پرداخته شود.

جدول شماره ۱ - ویژگی‌های نظریه‌های واقع‌گرایی و سازه‌نگاری (Kegley, Charles W, 2007: 66)

مشخصه / ویژگی	واقع‌گرایی	نواقح‌گرایی	سازه‌نگاری
واحد اصلی	دولت‌های مستقل	ساختار سیستم جهانی	گروه‌های اجتماعی و تصاویر ساخته‌شده‌ی اجتماعی از شرایط بین‌المللی
دغدغه‌ی اصلی	جنگ و امنیت	کشمکش برای موقعیت و قدرت در سیستم آنارشیک	معانی و تصاویر مشترک و جمعی اجتماعی از زندگی بین‌المللی معاصر: کاربردهای نظری این تصاویر
رویکرد اصلی	موازنه‌ی قوا	موازنه‌ی وحشت، آمادگی نظامی، بازدارندگی، جنگ پیش‌دستانه	هواداری از تغییرات هنجاری از طریق ساخت تصاویر جدید؛ ترسیم فرض‌هایی در ظرف چارچوب‌های نظری متفاوت؛ کشف این مسأله که چگونه و چرا نظریه‌ها نقشه‌های ذهنی موضوعات جهانی را بد نشان می‌دهند.
انگیزه‌ها و محرک‌های بازیگران	منافع ملی؛ بازی با حاصل جمع صفر، امنیت؛ قدرت	قدرت، پرستیژ و تفوق (سود نسبی) نسبت به دیگر دولت‌ها	اتفاق نظر در مورد تبیین‌های ساخته‌شده اجتماعی در مورد توانایی‌های اساسی بازیگران بین‌المللی در دوره‌های زمانی متفاوت
مفاهیم اصلی	آنارشی، قدرت، منافع ملی، موازنه‌ی قوا، تضاد	آنارشی ساختاری، انتخاب عقلانی، مسابقه‌ی تسلیحاتی، تغییرات در توزیع توانمندی‌های نظامی	ایده‌ها، هویت‌ها، ایده‌آل‌ها، تصاویر همگی آنهایی که به‌طور اجتماعی توسط گروه‌های متفاوت ساخته شده است
رهنمودهای اصلی	افزایش قدرت ملی	حفظ بازدارندگی هسته‌ای، اجتناب از خلع سلاح و سازمان‌های فراملی، تأکید بر حاکمیت دولت‌ها، یک‌جانبه‌گرایی	گسترش دادن فهم روش‌هایی که بازیگران بین‌المللی تصاویرشان را از روابط بین‌الملل به‌منظور روشن ساختن محدودیت‌های تفاسیر نظری رقیب و سیاست‌هایی که دولت‌ها بر اساس آنها شکل گرفته‌اند، می‌سازند.

دیدگاه نسبت به چشم‌اندازهای جهانی	بدبینانه / ثبات	بدبینانه	فارغ از خوش‌بینی یا بدبینی محض، بستگی دارد به محبوب‌ترین تصاویر پذیرفته‌شده‌ی اجتماعی درباره‌ی توانایی بشر به‌منظور مهندسی تغییراتی که شرایط آتی جهان را بهبود یا آسیب می‌رساند.
---	-----------------	----------	--

### عوامل رسمی تأثیرگذار بر سیاست خارجی آمریکا

در این قسمت تلاش می‌گردد بر اساس مؤلفه‌ها و مفروضات نظریه‌های واقع‌گرایی و سازه‌نگاری که پیشتر به آنها اشاره گردید، به عوامل رسمی‌ای که بر فرایند تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری در عرصه‌ی سیاست خارجی آمریکا تأثیرگذار است، اشاره گردد:

**(۱) نظام بین‌الملل:** خصوصیات نظام بین‌الملل و بازیگران دولتی و غیردولتی تشکیل‌دهنده‌ی آن تأثیر زیادی بر سیاست خارجی کشورها دارد. از این‌رو، مقوله‌ی نظام بین‌الملل توجه را به ویژگی سایر کشورها، رفتاری که نسبت به آمریکا دارند و چگونگی تأثیر این اقدامات بر رفتار سیاست خارجی جلب می‌کند. نظام بین‌الملل که آمریکا نیز بیش از دویست سال بخشی از آن بوده، دارای دو خصوصیت مستمر متمایز می‌باشد که عبارتند از: (۱) ساختار غیرمتمرکز؛ یعنی بازیگران اصلی نظام بین‌المللی دولت - ملت‌ها هستند که تابع اقتداری بالاتر از خود نیستند؛ (۲) علی‌رغم تساوی قانونی، دولت‌ها در نفوذ و قدرت یکسان نیستند. (آرویتکف، ۱۳۸۲: ۲۸-۲۷)

متغیر نظام بین‌الملل عمدتاً مورد تأکید واقع‌گرایان و نواقع‌گرایان است. به‌طور کلی، واقع‌گرایان بر کشمکش دولت‌ها بر سر قدرت تأکید دارند و مدعی‌اند که میزان کل قدرت موجود در این نظام ثابت است. بر خلاف آن‌که امکان افزایش جمعیت یا حتی به‌دست آوردن ثروت هم‌زمان برای همه‌ی دولت‌ها وجود دارد، امکان ندارد که همگی قدرت بیش‌تری به‌دست آورند. به‌عبارت دیگر، واقع‌گرایان «قدرت» را محور رقابت دولت‌ها و مفهومی اصلی می‌دانند که نظریه‌پردازان برای مقایسه‌ی یک دولت با دولت دیگر باید به‌کار گیرند. نظریه‌های

واقع‌گرا به‌روشنی تمام تاریخ را چیزی جز یک رشته چرخه‌های مکرر جنگ و صلح نمی‌دانند. از دید این نظریه‌ها، دولت‌ها انتظار درگیری را دارند، برای درگیری مسلح می‌شوند و هر زمان به چالش خوانده شوند یا فرصت کسب دستاورد به‌دست آورند، وارد برخورد مسلحانه می‌شوند. (چرنوف، ۱۳۸۸: ۱۰۰)

**۲) فرد:** منظور از منابع فردی، ویژگی‌های شخصی تصمیم‌گیرندگان و سیاست‌گذار خارجی است که آنان را از افراد دیگر متمایز می‌سازد. بعضی از این ویژگی‌ها ذاتی و برخی دیگر اکتسابی است. خصوصیتی چون شجاعت، ترس، عصبانیت، خشونت، خطرپذیری، صبر و بردباری، سنگ‌دلی و قساوت قلب، رحم و شفقت، خودباختگی، خودباوری، اعتماد به نفس، کفایت، مدیریت، دوراندیشی و حزم در این دسته از منابع قرار می‌گیرند. بنابراین نظام ارزشی، باورها، تجربیات تاریخی، جامعه‌پذیری، پایگاه طبقاتی، خاستگاه فکری و عقیدتی رهبران، نقش انکارناپذیری در سیاست خارجی ایفا می‌کنند که باید مورد توجه قرار گیرند. (عطایی و منصوری مقدم، ۱۳۸۷: ۱۳۵)

واقع‌گرایان معتقدند انسان ذاتاً شرور است و این شرارت انسان پایدار و ساختار نظام بین‌الملل نیز آنارشیک است، در این شرایط باید به اصل «خودیاری» و قدرت متوسل شد. بنابراین، با توجه به این پیش‌فرض سیاست‌مداران و تصمیم‌گیران سیاست خارجی آمریکا، افراد و به‌تبع آن دولت‌ها در پی افزایش حداکثری قدرت خود هستند. از این‌رو، تنها راه نجات در چنین شرایطی، افزایش قدرت (عمدتاً نظامی و سخت) است. شعار معروف این دسته از افراد این است «برو قوی شو اگر راحت جهان‌طلبی». در عین حال آنها بر این اعتقادند که برای جلوگیری از محیط آنارشی گونه‌ی نظام بین‌الملل و جلوگیری از جنگ می‌توان از ساز و کار «موازنه‌ی قوا» بهره جست. چرا که نمی‌توان به سازمان‌های بین‌المللی همانند سازمان ملل و نیز حقوق بین‌الملل برای جلوگیری از جنگ و ایجاد بازدارندگی اعتماد کرد. (جعفری، ۱۳۸۵: ۱۱۸) به‌همین دلیل است که آمریکا در سال ۲۰۰۳ بدون قطعنامه‌ی سازمان ملل متحد، با یک اجماع‌سازی صوری جهت همراهی افکار عمومی جهانی به عراق حمله کرد. چون سیاست‌مداران آمریکایی همانند واقع‌گرایان چندان اهمیتی برای سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی



قائل نیستند و سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی را نه به‌عنوان یک نهاد بلکه تحت‌عنوان دولت‌های تشکیل‌دهنده‌ی آنها می‌شناسند.

جنبه‌ی دیگر موضوع، تأثیر سازه‌انگاران‌هی افراد در عرصه‌ی تصمیم‌گیری است. یعنی هر فردی متأثر از برداشت‌ها و انگاره‌های خود از دیگران و محیط پیرامون خود است. در عرصه‌ی سیاست خارجی آمریکا بسته به این‌که فرد در کدام دسته و گروه فکری قرار می‌گیرد در نوع نگاه به مسائل و موضوعات سیاسی با هم متفاوت است. برای نمونه نوع برداشت سیاست‌مداران نومحافظه‌کاری که پس از ۱۱ سپتامبر به اوج قدرت رسیدند، با سیاست‌مداری که از طیف محافظه‌کاران سنتی است نسبت به موضوعات گوناگون بسیار متفاوت است. در واقع از منظر سازه‌انگاری، برداشت‌ها، انگاره‌ها و تصورات افراد در تصمیم‌گیری‌های آنها بسیار تأثیرگذار است. و این برداشت‌ها و انگاره‌هاست که واقعیت را می‌سازد.

**۳) منابع حکومتی:** منابع حکومتی اشاره به آن جنبه از ساختار حکومت می‌کند که گزینه‌های سیاست خارجی را محدود یا افزایش می‌دهد. یعنی چگونگی سازمان یافتن حکومت، که شامل دو ویژگی بسیار مهم آن می‌شود؛ دموکراسی‌سازی و بروکراسی‌سازی. شکل و ماهیت نظام سیاسی، حجم حکومت و بروکراسی‌ها و کارگزاری‌های حکومتی، ساختار قدرت سیاسی، درجه‌ی تفکیک قوا و میزان باز و بسته بودن نظام سیاسی، از جمله متغیرهای حکومتی هستند. رابطه‌ی قوه‌ی مجریه با قوه‌ی مقننه نمونه‌ای از عملی شدن متغیر منابع حکومتی در سیاست خارجی آمریکا است. (عطایی، پیشین: ۱۳۴)

قدرت سیاسی در سیستم فدرال آمریکا غیر متمرکز است و در داخل حکومت فدرال مسئولیت سیاست خارجی بین کشور بین رئیس‌جمهور و کنگره تقسیم شده است. حلقه‌ی مرکزی در روند سیاستگذاری خارجی آمریکا متشکل از رئیس‌جمهور، مشاوران سیاسی وی و مقامات مهم سیاسی چون وزیران خارجه و دفاع که دارای مسئولیت انجام تصمیمات سیاسی هستند، و حلقه‌ی بعدی مشتمل بر وزارتخانه‌ها و سازمان‌های مختلف قوه‌ی مجریه است. (آرویتکف، پیشین: ۴۸۶)

**۴) منابع اجتماعی:** منظور از منابع اجتماعی فهم و درک چگونگی مقید بودن سیاست خارجی آمریکا به خصوصیات اجتماعی یا داخلی کشور است. در واقع می‌توان گفت، منابع

اجتماعی به جامعه و جنبه‌های غیرحکومتی جامعه اشاره دارد که بر گزینه‌های سیاست خارجی مؤثرند. از جمله‌ی این موارد می‌توان به جهت‌گیری‌های ارزشی عمده‌ی جامعه‌ی آمریکا و تصورات و ادراک آمریکایی‌ها از جامعه‌ی خودشان در عرصه‌ی جهانی اشاره کرد. (عطایی، پیشین: ۱۳۴) در ارتباط با تصور آمریکایی‌ها از خود و جایگاه کشورشان، شناخت فرهنگ سیاسی آمریکا یعنی ارزش‌ها، ایده‌ها و آرمان‌های سیاسی جامعه‌ی آمریکا ضروری می‌نماید.

هویت سیاسی ملی آمریکا در سیاست خارجی آن در درجه‌ی نخست از راه‌انگاره «باور به استثنایی بودن»<sup>۱</sup> ابراز شده است. به لحاظ اجتماعی این رهنامه (دکترین) اشاره به این دریافت دارد که آمریکا، به‌واسطه‌ی ریشه‌های یگانه، اعتقاد ملی، تحول تاریخی و نهادهای سیاسی و مذهبی برجسته، به‌طور کیفی با دیگر ملت‌های توسعه‌یافته تفاوت دارد. در این زمینه دو نکته‌ی مهم وجود دارد: (۱) اعتقاد اشاره شده، در این جمله بازتاب یافته که «هر ملتی یگانه است، اما آمریکا یگانه‌ترین است.»؛ (۲) البته بیان فوق بدان معنا نیست که آمریکا واقعاً یگانه‌تر از دیگران است بلکه به میزانی اشاره دارد که دریافت تاریخی این دولت از خودش به‌عنوان موجودی استثنایی بر سیاست خارجی آن نفوذ گذاشته است. (کیسینجر، ۱۳۸۳: ۲۱۴)

به‌طور کلی ماهیت نظام یا شیوه‌ی زندگی و حکومت کردن مردم اهمیت حیاتی برای درک سیاست خارجی یک ملت دارد. فرهنگ اساسی‌ترین پدیده‌ای است که به ریشه‌های سیاست خارجی یک ملت حیات می‌بخشد. بنابراین، تحلیل نظام آمریکا به‌منظور تعیین خطوط راهنما و اولویت‌هایی که برای سیاست خارجی فراگیر قائل می‌شود، باید با ارائه‌ی شرحی مبتنی بر مفاد قانون اساسی و نظریه‌ی سیاسی و ملاحظه‌ای گسترده‌تر درباره‌ی فرهنگ، که شامل مذهب نیز می‌شود، تکمیل گردد. برای منظور کردن ملاحظه‌ی اشاره شده، باید سرچشمه‌ی باور ملی آمریکایی‌ها به داشتن مأموریت و رسالتی ویژه برای پیشبرد ارزش‌ها و نهادهای لیبرال دموکراسی در خارج از آمریکا را تا حد زیادی در سه منشأ جست: الهیات

<sup>1</sup> Exceptionalism

میثاقی،<sup>۱</sup> پاکدینی<sup>۲</sup> نیوانگلند، جمهوری‌باوری و خردباوری عصر روشنگری. همه‌ی این سنت‌های فکری بر بنیان‌گذاران دولت آمریکا اثر گذاشته است. (مطهرنیا، ۱۳۸۳: ۱۸۲)

**(۵) نقش و سیاست خارجی:** متغیرهای مربوط به نقش، به معنای آن دسته از عواملی است که از ماهیت مناصب و پست‌های سازمانی نشأت می‌گیرد و برای صاحب‌منصب محدودیت رفتاری ایجاد می‌کند. زیرا تصمیم‌گیرندگان تحت تأثیر رفتارهای تجویز شده‌ی اجتماعی و هنجارهای حقوقی پست‌هایی قرار می‌گیرند که متصدی آن هستند. به‌طور ساده می‌توان گفت، نقش همان چیزی است که در گفتار عامیانه از آن به‌عنوان بروکراسی یاد می‌شود. بنابراین، مدل بروکراتیک یا همان سازمانی و تأثیر آن در تصمیم‌گیری‌های سیاست خارجی را می‌توان درباره نظریه‌ی نقش کارساز قلمداد کرد.

«نظریه‌ی نقش» نشان می‌دهد که شغل‌ها و روندها بیش از خصوصیات افراد تصمیم‌گیرنده در تعیین سیاست خارجی کشور و اجرای آن تأثیرگذار هستند. بر طبق این نظریه، هر نقش یا شغلی با خود انتظارات و تقاضاهای اجتماعی و روانشناسانه‌ای به‌دنبال دارد که تعیین‌کننده‌ی مفهوم چگونگی انجام وظایف است. هر کسی در زندگی نقش‌های گوناگونی بازی می‌کند و با توجه به موقعیت‌های اجتماعی رفتارهای متفاوتی را از خود نشان می‌دهد. گواه این امر، تغییرات قابل مشاهده‌ای است که وقتی افراد از نقش دانشجو به کارمند تغییر می‌کنند. نظریه‌ی نقش بر این پایه استوار است که جهت درک ماهیت سیاست خارجی آمریکا، ما باید رفتار غالباً مرتبط با نقش‌های سیاست‌گذاری خارجی را علاوه بر رفتار خود افراد مورد بررسی قرار دهیم. (آرویتکف، پیشین: ۶۶۶)

#### عوامل غیر رسمی تأثیرگذار بر سیاست خارجی آمریکا

**(۱) بنگاه‌های اقتصادی تجارت و سرمایه:** نتایج مطالعات مقطعی و تأخر زمانی<sup>۳</sup> نشان می‌دهد، سیاست خارجی آمریکا دائماً و به‌شدت تحت تأثیر رهبران تجاری که رویکرد بین‌المللی

1 Covenant Theology

2 Puritan

3 Time-Lagged Analysis

داشته‌اند، بوده و توسط متخصصانی هدایت شده که ممکن است خود تحت تأثیر امور تجاری باشند. (Jacobs&Page, 2004) اتاق‌های فکر و بنیادها به کمک افراد ثروتمندی شکل می‌گیرند که به دنبال برخی منافع در سیاست‌ها هستند. به‌عنوان نمونه شورای روابط خارجی<sup>۱</sup> توسط گروهی از حقوق‌دانان ثروتمند نیویورک، بانکداران، دانشگاهیان، روسای شرکت‌ها و ... تشکیل شد که در حال حاضر بیش از ۱۵۰۰ نفر از آنها در شورا هستند. (Dolbear&Edelman, 1985: 97) نهادهای دولتی و خصوصی آموزش عالی در آمریکا توسط متولیان مدیریتی می‌شوند که عمدتاً از طبقه‌ی برتر هستند. متولیان این نهادها بسیاری از رهبران اصلی در امور تجاری و دولتی هستند که هم‌زمان مناصب کلیدی را نیز در اختیار دارند. علاوه بر این، دانشگاه‌های معتبر مکان‌هایی هستند که اغلب رهبران آینده در آنجا تربیت می‌شوند. (Ibid, 88) سیاست‌گذاری در آمریکا با ثروت و تجارت در هم آمیخته است. در زمینه‌ی امور خارجه، گروه‌های تجاری منابع اقتصادی و فکری را که سیاست‌مداران برای اجرای سیاست‌های اقتصادی خارجی به آنها نیاز دارند را در اختیار دارند. مقامات عالی رتبه سیاست خارجی در وزارتخانه‌های خارجه، بازرگانی، دفاع و خزانه‌داری معمولاً پیش از ایجاد یک سیاست و در طول اجرای آن، حمایت قشر تاجر را به‌صورت مالی و سیاسی دریافت می‌کنند. (Cox, 1994:5)

**۲) افکار عمومی:** عامل مهمی که می‌تواند تأثیر به‌سزایی بر روند تصمیم‌گیری سیاست خارجی داشته باشد، افکار عمومی است. این عامل در کشورهای دموکراتیک که مسئولان می‌دانند رأی مجدد مردم به آنها تنها راه بر سر قدرت باقی ماندن است، و تمام تلاش‌شان باید معطوف به جلب نظر مردم باشد، از اهمیت بیش‌تری برخوردار است. «ودرفورد» و «نچت» در مقاله‌ای که در آن تأثیر افکار عمومی بر تصمیم‌گیری سیاست خارجی ریاست‌جمهوری را بررسی کرده‌اند، معتقدند میزان این تأثیر به دقت و حساسیت افکار عمومی روی موضوع مورد بحث بستگی دارد. (Knetch&Weatherford, 2005:705) دو نظر مهم که در مورد رابطه‌ی میان افکار عمومی و سیاست خارجی وجود دارد عبارتند از: مدل نخبه محور،<sup>۲</sup> که معتقد است که

1 Council on Foreign Relations

2 Elite Centric Model

مردم اطلاعات کافی در مورد سیاست خارجی نداشته و نظرات‌شان در این مورد متغیر است، پس سیاست‌مداران نباید اهمیت چندانی به افکار عمومی داده و باید در هنگام تصمیم‌گیری منافع ملی را مدنظر قرار دهند. اما گروهی دیگر از محققان معتقدند افکار عمومی قضاوت‌هایی عاقلانه در مورد وقایع جهانی دارند. (Knetch&Weatherford, op.cit: 707)

و در مورد و نچت، روند تصمیم‌گیری سیاست خارجی رئیس‌جمهور را به پنج مرحله‌ی ارائه‌ی مسأله، تولید گزینه‌ها، انتخاب سیاست، اجرا و بازبینی سیاست تقسیم‌بندی می‌کنند و نشان می‌دهند که میزان حساسیت افکار عمومی به مسأله‌ی مورد بحث در هر کدام از این مراحل متفاوت است، و هم‌چنین حساسیت افکار عمومی نسبت به مسائلی که جنبه‌ی بحرانی دارند - مانند مسائلی که نیاز به مداخله‌ی نظامی دارند) بسیار بیش‌تر از مسائل عادی بین‌المللی است. (Ibid: 707)

**۳) لابی‌ها:** لابی و گروه‌های ذی‌نفوذ در آمریکا گروه‌هایی هستند که برای تحقق اهداف و منافع خود با بهره‌گیری از ساختار و ظرفیت‌های حقوقی و سیاسی این کشور به دنبال تأثیرگذاری بر روند و جهت‌گیری‌های سیاسی، داخلی یا خارجی آن می‌باشند. (احمدی لفسورکی، ۱۳۸۷: ۱۹) در آمریکا به دلیل ساختار سیاسی - اجتماعی خاص خود لابی‌های متعددی فعالیت می‌کنند. لابی صهیونیسم، ایرلندی‌ها، آرامنه، کوبایی‌ها، یونانی‌ها، اسلامی، اعراب و ... را می‌توان به‌عنوان مهم‌ترین لابی‌های تأثیرگذار بر سیاست خارجی آمریکا نام برد، ولی به‌طور قطع می‌توان گفت لابی صهیونیسم در بین سایر لابی‌ها از میزان قدرت، نفوذ و نقش‌آفرینی بیش‌تری برخوردار است. لابی صهیونیسم در آمریکا به لابی رژیم صهیونیستی معروف است و صهیونیست‌ها تلاش بسیاری می‌کنند تا از آن به‌نام لابی یهودیان آمریکا نام ببرند تا لابی رژیم صهیونیستی.

به‌طور کلی در آمریکا بیش از ۱۰۰ هزار لابی رسمی وجود دارد، در سال ۲۰۰۸، ۱۴۸۳۸ لابی برای فعالیت‌های خود ۳/۳ میلیارد دلار هزینه کردند. در همان سال حدود ۴۰۰ هزار موکل در ارتباط با امور خارجی کشور، لابی کردند. (همان)

۴) **اتاق‌های فکر**<sup>۱</sup>: تینک تنک‌ها یا اتاق‌های فکر، سازمان‌هایی هستند که هدف اصلی‌شان تحلیل سیاسی است. آنها به دنبال اطلاع‌رسانی به شهروندان و مقامات دولتی نیز هستند. آنان سعی می‌کنند پول جمع کنند و به واسطه‌ی تحقیقات‌شان کمک‌های پژوهشی به دست آورند. (Wiarda&Skelley, 2006: 93) تینک تنک‌ها حلقه‌ی اتصال میان دولت و مردم هستند و ترکیبی از ویژگی‌های گروه‌های ذی‌نفوذ و احزاب سیاسی را دارا هستند. برخی تینک تنک‌ها مثل مؤسسه‌ی موقوفه‌ی کارنگی برای صلح بین‌المللی،<sup>۲</sup> شورای روابط خارجی،<sup>۳</sup> مؤسسه‌ی دیده‌بان جهان،<sup>۴</sup> با موضوعات سیاست خارجی مرتبط هستند. سایر اتاق‌های فکر ممکن است در زمینه‌ی موضوعات خارجی و داخلی و یا موضوعات صرفاً داخلی فعالیت کنند.

در دوران پس از جنگ سرد، شورای روابط خارجی اصلی‌ترین سازمان خصوصی بود که در زمینه‌ی سیاست خارجی فعالیت می‌کرد. پایگاه این شورا در نیویورک مستقر بود و کاملاً یک اتاق فکر نبود، بلکه شورایی متشکل از نیویورکی‌های ثروتمند به‌شمار می‌رفت که منافع‌شان در گروه سیاست خارجی بود. هدف این شورا «گرد هم آوردن شخصیت‌های برجسته حوزه‌ی مالی و صنعتی آمریکا برای بحث درباره‌ی مسائل جهان و سیاست‌های خارجی جایگزین بود.» تا به اجماعی برسند که قابل گزارش به دولت باشد. (Dolbear&Edelman, op.cit: 98)

۵) **رسانه‌های جمعی**: رسانه‌ها شامل روزنامه‌ها، مجلات، رادیو، تلویزیون و اینترنت هستند، اخبار، تفاسیر و نظرات را منعکس می‌کند. رسانه‌ها قادرند افکار مردم را به سمت موضوعات سوق دهند و در نتیجه، در سیاست خارجی نقش مستقیم و غیرمستقیم دارند. (Baugh, 2000:143) رسانه می‌تواند به سه صورت بر تصمیم‌گیری‌های خارجی اثر بگذارد: الف) از طریق سمت و سو دادن به افکار مردم در ارتباط با مسائل خارجی (به‌ویژه با توجه به این‌که بخش عمده‌ی مردم آمریکا در زمینه‌ی موضوعات سیاست خارجی کاملاً بی‌اطلاعند) ب) از طریق آماده کردن جو دلخواه آنها، بر سیاست‌مداران فشار وارد می‌کنند تا از تصمیمات سیاسی خاصی پیروی کنند. مثلاً در مورد یک

1 Think Tank

2 Carnegie Endowment for International Peace

3 Council on Foreign Relations(CFR)

4 World watch Institute

نمونه‌ی اخیر، به کمک گزارش‌های زنده‌ی خبرنگاران همراه<sup>۱</sup> موضوعات سیاسی تازه را مانند جنگ در عراق (۲۰۰۳) را به‌میان می‌آورند و در نتیجه مردم را وادار می‌کنند در متن سیاست‌های خارجی حضور فعال داشته باشند. از سوی دیگر، اکثر رسانه‌ها تحت مالکیت عده‌ی محدودی از ثروتمندان قرار دارند که تینک تنک‌ها و دانشگاه‌ها را نیز از نظر مالی تغذیه می‌کنند. رسانه‌ها به شرکت‌های اقتصادی مبدل شده‌اند. تنها سه شبکه‌ی تلویزیونی اخبار را تقریباً به تمام ایستگاه‌های تلویزیونی کشور مخابره می‌کنند و تنها دو خبرگزاری اخبارشان را به هزاران ایستگاه رادیویی و روزنامه ارسال می‌نمایند. چنین بنگاه‌های رسانه‌ای که در اختیار افراد ثروتمند قرار دارند، مالک اجزای متعدد دیگر سیستم رسانه‌ای هستند. (8) (Dolbear&Edelman, op.cit: 8)

#### متغیرهای تأثیرگذار بر سیاست خارجی آمریکا

با بررسی سیاست خارجی آمریکا به‌ویژه موضوع مداخلات نظامی این کشور در دوره‌ی مطالعاتی مذکور و از منظر رویکرد ترکیبی واقع‌گرایی - سازه‌نگاری به این نتیجه می‌رسیم، که در کنار عوامل و عناصر تأثیرگذار بر فرایند تصمیم‌گیری سیاست خارجی آمریکا، متغیرهای چهارگانه‌ای وجود دارند که تسریع بخش مداخلات نظامی این کشور در دوره‌ی پس از جنگ سرد تا به امروز بوده‌اند. در واقع می‌توان گفت، این چهار متغیر در کنار عوامل رسمی و غیررسمی تأثیرگذار بر سیاست خارجی آمریکا، همواره سیستم تصمیم‌گیری این کشور را تحت تأثیر خود قرار داده‌اند. به‌طوریکه در پاره‌ای از موارد برون داده‌های سیستم تصمیم‌گیری سیاست خارجی آمریکا کاملاً تأمین‌کننده‌ی منافع ملی این کشور نبوده است و این امر بیش از هر چیز ناشی از تأثیرگذاری این متغیرهای مداخله‌گر است. این متغیرها عبارتند از:

#### جلوگیری از دستیابی برخی کشورها به سلاح‌های کشتار جمعی<sup>۲</sup>

دولتمردان و تصمیم‌گیران عرصه‌ی سیاست خارجی آمریکا همانند واقع‌گرایان معتقدند که منابع موجود در جهان محدودند. از این‌رو، برخی دولت‌های ضعیف‌تر سعی دارند که با

<sup>1</sup> Embedded Journalism

<sup>2</sup> Weapons Mass Destructions (WMD)

دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی - به‌ویژه سلاح‌های هسته‌ای - یک شبه راه صد ساله را طی کنند و با توجه به نارضایتی که از سلسله مراتب توزیع قدرت، ثروت و ایفای نقش بین‌المللی و منطقه‌ای دارند، نظام بین‌الملل را به چالش کشیده و برخی از اصول آن را تغییر دهند. دولت‌مردان و سیاست‌مداران آمریکایی به دلیل پایبندی به مفروضات واقع‌گرایی، بر این باورند که این‌گونه دولت‌ها به‌شدت به‌دنبال افزایش قدرت نظامی و سخت‌افزاری خود هستند، به امید تغییر در موقعیت و جایگاه خود در نظام بین‌الملل.

جنبه‌ی با اهمیت دیگر موضوع، بحث سازه‌انگاری است. دولت‌مردان و سیاست‌مداران آمریکایی همواره با این ایده و سازه به این دسته از دولت‌ها می‌نگرند که تلاش هر یک از این دولت‌ها برای دستیابی به سلاح‌های با قدرت تخریب بالا فقط و فقط در جهت به چالش کشیدن سلسله مراتب نظام بین‌الملل و ابرقدرتی هم‌چون آمریکا است و بس. این سازه‌ی ذهنی برای بیش از نیم قرن - به‌ویژه پس از پایان جنگ سرد - بر روح سیاست خارجی آمریکا در دوران دولت‌های مختلف این کشور حاکم بوده است. (برای نمونه می‌توان به موضوع پرونده‌ی هسته‌ای ایران اشاره کرد، که آمریکایی‌ها صرفاً به دید بمب هسته‌ای و نه سایر ابعاد و جنبه‌های مثبت و صلح‌آمیز آن به آن می‌نگرند).

در دوران جنگ سرد سیاست خارجی آمریکا بر این پایه شکل گرفت که هیچ کشوری نباید از ظرفیت نظامی برتر نسبت به این کشور برخوردار باشد این به معنای به‌خطر افتادن امنیت کشور باید محسوب گردد. در این رابطه به ماهیت ساختار سیاسی کشور صاحب قدرت و یا ارزش‌های حاکم بر آن کشور توجهی نمی‌شد. آنچه مطرح بود میزان قدرت نظامی و نسبت این قدرت با توان نظامی آمریکا بود. (دهشیار، ۱۳۸۸: ۹۲) ولی در دوره‌ی پس از جنگ سرد به‌ویژه پس از حملات ۱۱ سپتامبر، نخبگان فکری و اجرایی تصمیم‌گیرنده در حوزه‌ی سیاست خارجی آمریکا بر این باور بودند که، تعیین این‌که کشوری برای آمریکا خطر محسوب می‌شود در درجه‌ی اول نباید به توان نظامی آن کشور توجه شود، بلکه باید نگاه معطوف به نیات رهبران آن کشور باشد. اگر رهبران کشوری حمله به آمریکا و یا لطمه زدن به منافع



آمریکا را مطلوب می‌یابند، رهبران آمریکا این حق را باید برای خود محفوظ دارند که به این کشور حمله کنند و خطر را قبل از متبلور شدن نابود سازند.

طراحان سیاست خارجی آمریکا بر این اعتقادند که ممکن است کشوری در حال حاضر فاقد توانایی متعارف نظامی برای ضربه زدن به آمریکا باشد اما این کشور از رهبرانی برخوردار است که صدمه به آمریکا را مطلوب می‌یابد و در آینده اگر به توان نظامی دست یابد محققاً به آمریکا ضربه خواهند زد. پس در زمانی که هنوز از قدرت نظامی برای تحقق نظرات رهبران‌اش برخوردار نیست باید به آن کشور حمله کرد تا در آینده خطری متوجه آمریکا نشود.

سیاست پیش‌دستی مبتنی بر برداشت و نیت رهبران است و توجهی به ظرفیت‌های نظامی کنونی نمی‌کند. تصمیم‌گیرندگان آمریکایی در قلمرو سیاست خارجی این کشور، جهان را مکانی بسیار ناامن و خطرناک می‌یابند. از دید آنان آنچه این فضای نامطلوب را به وجود آورده است، نه تنها ناشی از ظرفیت نظامی تخریب‌گر بازیگران می‌باشد، بلکه برآمده از نیت رهبران این کشورها نیز باید به نظر آید. ظرفیت تخریب بازیگران به جهت نوآوری‌های فناورانه هسته‌ای سبب‌ساز این واقعیت شده است که امکان به هم خوردن موازنه‌ی تسلیحاتی به سهولت فراهم می‌آید. (دهشیار، همان: ۹۳)

- به این خاطر، آمریکا پنج سیاست عمده را برای منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای دنبال می‌کند:
- هیچ دولت مجهز به سلاح‌های هسته‌ای جدید نباید به وجود آید؛ یعنی کشورهای فاقد تسلیحات اتمی باید دوباره متعهد شوند که هرگز به دنبال کسب سلاح‌های اتمی نخواهند بود.
  - محافظت از مواد و تجهیزات اتمی موجود؛ دولت‌های دارای فناوری هسته‌ای باید به شدت به حفظ مواد، تجهیزات و وسایل مربوط به این فناوری بکوشند.
  - متوقف کردن انتقال غیرقانونی انرژی هسته‌ای؛ دولت‌ها باید قوانینی را تصویب کنند که انتقال مواد و فناوری هسته‌ای ممنوع شود.

- کاستن از ارزش سیاسی و نظامی سلاح‌های هسته‌ای، همه‌ی دولت‌ها باید متعهد شوند که به آزمایش‌های پرهزینه‌ی هسته‌ای پایان دهند و نقش سلاح‌های اتمی را در سیاست‌های اتمی‌شان کم‌رنگ کنند.
- تعهد به حل تعارض‌ها، دولت‌ها باید برای حل تعارض‌های منطقه‌ای تلاش کنند. از آنجا که بسیاری از دولت‌ها برای حل مشکل امنیتی‌شان در چنین کشمکش‌ها و تعارض‌هایی هستند به‌همین جهت در پی کسب سلاح‌های اتمی بر می‌آیند. (همان: ۲۴۲)

### امنیت منابع انرژی جهان (نفت و گاز)

سیاست‌مداران و تصمیم‌گیران حوزه‌ی سیاست خارجی آمریکا از دوره‌ی پس از پایان جنگ سرد تا به امروز بر این باورند که اگر آمریکا خواهان تثبیت موقعیت خود به‌عنوان تنها ابرقدرت فعلی جهان است، باید بر منابع کلیدی و حیاتی انرژی جهان سلطه و برتری داشته باشد. این برداشت مقامات آمریکایی بیش از هرچیز ناشی از تسلط رهیافت ترکیبی واقع‌گرایی و سازه‌انگاری بر حوزه‌ی سیاست خارجی این کشور است. از یک سو بُعد واقع‌گرایی که بر این باور است، حضور عینی و هر چه قوی‌تر کشوری هم‌چون آمریکا بر منابع انرژی جهان به‌عنوان یکی از منابع قدرت، منجر به تثبیت جایگاه هژمونیک آمریکا در نظام بین‌الملل می‌شود. یعنی تأکید بر حضور و سلطه‌ی نظامی - سخت‌افزاری بر منابع انرژی جهان و از سوی دیگر، بُعد سازه‌انگارانه‌ی موضوع که بر این باور است، که حضور و تفوق آمریکا بر منابع انرژی جهان باعث تقویت این برداشت و سازه‌نزد دولت‌ها و ملت‌های دیگر می‌شود، که آمریکا هم‌چنان تنها ابرقدرت و ناظم نظام بین‌الملل بر آمده از جنگ سرد است. و این برداشت‌هاست که منجر به شکل‌گیری واقعیتی به‌نام «آمریکای ابرقدرت یا هژمون» نزد دولت‌ها و ملت‌های دیگر می‌گردد. این موضوع در راستای این بحث سازه‌انگاران است که معتقدند؛ واقعیت یک امر پیش ساخته نیست، بلکه این برداشت‌ها و سازه‌های ذهنی است که واقعیت را می‌سازد.

اهمیت این موضوع زمانی آشکار می‌شود که هنری کیسینجر وزیر اسبق خارجه آمریکا در مقاله‌ای با عنوان «تسلط یافتن بر نفت» آشکارا پرده از چهره‌ی سیاست‌های نفتی آمریکا بر می‌دارد

و چنین می‌نویسد: «هر قدرتی که نفت خاورمیانه را در دست گیرد، سرنوشت رونق و رفاه اروپای غربی و ژاپن را در اختیار خواهد داشت.» (فراگوزلو، ۱۳۸۱: ۱۰۳) هم‌چنین برژنفسکی بعد از بحران اشغال کویت از سوی عراق در ۱۹۹۰ گفت: «در بحران کنونی خلیج فارس آن‌چه برای آمریکا اهمیت دارد این است که عربستان مورد تهاجم قرار نگیرد و وضعیت نفت از یک قیمت مقبول تجاوز نکند و نگه داشتن قیمت نفت در سقف ۳۰ دلار از اهداف اصلی آمریکا در مقطع کنونی است، و جوانان آمریکا نباید فدای کویت شوند. دیک چینی وزیر جنگ آمریکا درباره بحران کویت اعلام داشت: برای ما آل صباح مطرح نیست، ما نفت را می‌خواهیم.» (همان).

نظرات و گفته‌های دولت‌مردان و سیاست‌مداران آمریکایی به‌خوبی گویای این حقیقت است که موضوع نفت جایگاه ویژه‌ای در سیاست خارجی آمریکا دارد. آمریکا با کم‌تر از پنج درصد جمعیت جهان مصرف‌کننده، حدود ۲۷ درصد از کل تولید جهانی انرژی در سال‌های اخیر را سالانه مصرف کرده است. (جدول شماره‌ی ۲) در دکترین‌ها و راهبردهای سیاست خارجی آمریکا تأکید فراوانی بر موضوع منابع انرژی جهان نیز می‌باشد. ولی در این بین نباید فراموش کرد که منظور از انرژی از دیدگاه تصمیم‌گیرندگان عرصه‌ی سیاست خارجی آمریکا عمدتاً نفت است نه دیگر انواع انرژی. هم‌چنین منظور از منابع انرژی، عمدتاً مناطق نفت‌خیز خاورمیانه است. دولت‌های مختلف آمریکا همواره، امنیت انرژی خاورمیانه را به‌عنوان یکی از ارکان اصلی امنیت ملی خود اعلام کرده‌اند. این بدان معنی است که اگر امنیت انرژی این کشور به‌خطر بیفتد، آمریکا با استفاده از زور و شیوه‌ی نظامی این تهدید را برطرف خواهد کرد. بنابراین، می‌توان گفت سیاست آمریکا در زمینه‌ی حفاظت از ذخایر انرژی منطقه‌ی خاورمیانه روشن است؛ در صورت بروز هرگونه تهدیدی در این منطقه، آمریکا برای اطمینان از تداوم جریان نفت، به هر وسیله‌ی لازم، به‌ویژه اقدام نظامی متوسل خواهد شد. حمله‌ی آمریکا به عراق، برای بیرون راندن عراق از کشور کویت (۱-۱۹۹۰)، حمله به عراق (۲۰۰۳) و ... همگی به‌خوبی گویای این مسأله است که آمریکایی‌ها هیچ‌گونه تهدیدی علیه منابع انرژی خاورمیانه و تراتزیت آن را نمی‌پذیرند و به‌صورت جدی با آن مقابله می‌کنند. موضوع انرژی

به قدری برای آمریکا حیاتی است که حتی این کشور حاضر است بدون مجوز سازمان ملل دست به اقدام نظامی بزند. مصداق بارز این بحث، حمله آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ است. به طور کلی راهبردهای نفتی آمریکا در دوره‌ی پس از جنگ سرد را می‌توان در موارد زیر خلاصه نمود: این موارد در واقع خطوط قرمز آمریکایی‌ها در حوزه‌ی انرژی می‌باشد. بدین معنا که هرگونه خطری که متوجه موارد ذیل باشد با واکنش جدی آمریکا روبه‌رو خواهد شد.

الف) جلوگیری از تسلط دشمنان بر منابع نفت خلیج فارس؛ ب) حفظ جریان با ثبات نفت؛ ج) کنترل بهای نفت در بازار؛ د) تقویت تولید ذخیره‌سازی نفت در داخل؛ ه) تنوع بخشیدن به منابع عرضه‌ی نفت

جدول شماره ۲ - مصرف و تولید نفت در آمریکا بین سال‌های ۲۰۲۰-۱۹۹۵ (میلیون بشکه در روز) (U.S.)

Department of Energy, 1998, 136)

سال	۱۹۹۵	۲۰۰۰	۲۰۰۵	۲۰۱۰	۲۰۱۵	۲۰۲۰
مصرف	۱۷/۰	۱۹/۶	۱۹/۶	۲۲/۷	۲۳/۷	۲۴/۴
تولید	۹/۳	۹/۱	۹/۱	۸/۹	۸/۷	۸/۵

#### حفظ و افزایش امنیت رژیم صهیونیستی

با توجه به نفوذ و منابع قدرت یهودیان در کشور آمریکا و تلاش برای پیوند زدن امنیت رژیم صهیونیستی به آمریکا، امروزه این ایده و انگاره‌ی ذهنی برای اکثریت قریب به اتفاق دولت‌مردان و سیاست‌مداران آمریکایی به وجود آمده است که امنیت رژیم صهیونیستی به امنیت ملی آمریکا پیوند خورده است. به همین دلیل، در ادوار مختلف سیاست خارجی آمریکا همواره این ایده و انگاره‌ی ذهنی که چندان هم با واقعیت عینی تطابق ندارد، تقویت گردیده است. به همین دلیل بسیاری از دولت‌مردان آمریکایی افزایش و ارتقای امنیت رژیم صهیونیستی - به‌ویژه در منطقه‌ی خاورمیانه - را در راستای امنیت ملی آمریکا تعریف می‌کنند. بر این اساس، هرگونه تهدیدی علیه امنیت رژیم صهیونیستی، به منزله‌ی تهدید امنیت ملی آمریکا است. یکی دیگر از برداشت‌ها و انگاره‌های ذهنی دولت‌مردان و سیاست‌گذاران آمریکایی - به‌ویژه نومحافظه‌کاران - این است که، خاورمیانه به‌عنوان

منطقه‌ی جغرافیایی رژیم صهیونیستی، همواره کانون اغتشاشات و ناامنی‌های جهانی بوده است. بنابراین، باید به هر وسیله‌ی ممکن امنیت رژیم صهیونیستی در منطقه‌ی خاورمیانه حفظ و افزایش داده شود. به‌همین دلیل یکی از سیاست‌های کلان آمریکا و رژیم صهیونیستی جلوگیری از شکل‌گیری هرگونه قدرت اسلامی، در سطح منطقه‌ای و جهانی است. زیرا رژیم صهیونیستی شکل‌گیری یک کشور قدرتمند اسلامی در سطح منطقه‌ای یا جهانی را به‌منزله‌ی تهدید علیه امنیت خود تلقی می‌کند.

بنابراین، با توجه به جنبه‌ی واقع‌گرایانه سیاست خارجی آمریکا است که دولت‌مردان این کشور عمدتاً بر افزایش قدرت سخت و نظامی رژیم صهیونیستی نسبت به رقبای منطقه‌ای و جهانی آن تأکید دارند. آنها سعی دارند برتری نظامی رژیم صهیونیستی نسبت به سایر کشورهای منطقه حفظ شود. تلاش برای توقف برنامه‌ی صلح‌آمیز هسته‌ای ایران در سال‌های اخیر هم به این دلیل است. رژیم صهیونیستی نگران از بر هم خوردن توازن نظامی در منطقه است.

به‌طور کلی در دوره‌ی مطالعاتی مذکور، همکاری‌های راهبردی واشنگتن - تل‌آویو را می‌توان در قالب نظریه‌ی تشکیل یک «نظام امنیتی جدید» برای منطقه‌ی خلیج فارس و خاورمیانه طرح و تبیین کرد. چنین نظریه‌ای که در پی شکل‌گیری بحران کویت در سال ۱۹۹۰- ظاهر شد، نقطه‌ی اتصال منافع راهبردی این دو کشور محسوب می‌شود. موقعیت رژیم صهیونیستی در دوره‌ی پس از جنگ سرد، به‌ویژه پس از حوادث ۱۱ سپتامبر، تا حدود زیادی به نوع کارکرد آمریکا در مورد واحدهای چالش‌گر، هم‌چون افغانستان، عراق و ... بستگی داشته و خواهد داشت. به‌طور کلی می‌توان محورهای اصلی سیاست خارجی آمریکا در راستای افزایش امنیت رژیم صهیونیستی در دوره‌ی مذکور را در موارد زیر خلاصه نمود:

- اعمال کنترل بر جریان نفت و تشدید فشار بر رقبای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای واشنگتن - تل‌آویو؛
- حفظ برتری نظامی رژیم صهیونیستی در منطقه؛ سرنگون‌سازی رژیم‌های مخالف یا چالش‌گر و به‌تبع آن پیشبرد روند صلح خاورمیانه؛

• جلوگیری از شکل‌گیری هرگونه قدرت منطقه‌ای اسلامی، در منطقه‌ی خاورمیانه و سایر مناطق جهان؛

• عقیم و منسوخ‌سازی تمام فعالیت‌های تروریستی و تهدیدات مرتبط با آن، مانند توانایی اتمی برخی از کشورها. (سناری، ۱۳۸۲: ۱۷۱)

بنابراین می‌توان گفت، به چالش کشید شدن هر یک از محورهای فوق به نوعی تهدید علیه امنیت ملی رژیم صهیونیستی محسوب می‌شود و باعث واکنش جدی رژیم صهیونیستی و متحد راهبردی‌اش آمریکا می‌شود. بنابراین، به‌خطر افتادن هریک از موارد فوق می‌تواند منجر به مداخله‌ی نظامی آمریکا یا رژیم صهیونیستی شود. حملات رژیم صهیونیستی به تأسیسات اتمی عراق (۱۹۸۱) و سوریه (۲۰۰۷) بهترین نمونه‌ها در این زمینه است.

#### دولت‌های سرکش / یاغی

با پایان یافتن جنگ سرد، طراحان سیاست دفاعی آمریکا بر تهدید کشورهای تأکید کرده‌اند که ارزش‌ها و آرزوهای آنها با اهداف آمریکا ضدیت دارد. این کشورها در ابتدا از سوی آمریکا، کشورهای سرکش نامیده شدند. ایران، عراق، کره‌ی شمالی و لیبی در این دسته قرار گرفتند. از دید آمریکا ویژگی مشترک این کشورها اعمال سیاست‌های تهاجمی نسبت به همسایگان‌شان و به‌ویژه تمایل آنها به استفاده از ابزار خشونت‌آمیز است. بر این اساس هر کدام از کشورهای مذکور، برنامه‌هایی برای دست یافتن به سلاح‌های کشتار جمعی دارند؛ به‌ویژه تهدیدی که از طرف این کشورها وجود دارد، تمایل آنها به تبدیل شدن به یک قدرت هسته‌ای است. از این‌رو اولویت اول آمریکا، منزوی کردن این رژیم‌ها و خلع سلاح آنهاست.

در چنین چارچوبی است که جرج دبلیو بوش در سخنرانی سالانه‌اش در ژانویه‌ی سال ۲۰۰۲، کشورهای (ایران، کره‌ی شمالی و عراق) را «محور شرارت»<sup>۱</sup> خواند؛ اصطلاحی که در هنگام جنگ جهانی دوم علیه کشورهای متحد به‌کار می‌رفت. از دید کارشناسان تنها چیزی که می‌توانست این سه کشور را به هم پیوند دهد، برنامه‌های تسلیحاتی آنها برای کسب سلاح‌های

1 - Axis of Evil

کشتار جمعی بود. از دید دولت مردان آمریکایی، آنچه باعث شده در این دوره‌ی زمانی این مسأله از اهمیت زیادی برخوردار شود، همراه شدن مسأله‌ی تروریسم و سلاح‌های کشتار جمعی است. در واقع، دست یافتن تروریست‌ها به این سلاح‌هاست که آمریکا را بیش از پیش نگران کرده و به این خاطر، دولت بوش در طراحی امنیت ملی آمریکا علاوه بر رهیافت سنتی آمریکا در این‌باره به مسأله‌ی تقویت دستگاه‌های نظامی و امنیتی آمریکا برای اقدام پیش‌گیرانه توجه کرده است. در واقع، در دوره‌ی پس از ۱۱ سپتامبر امنیت ملی آمریکا به محیط‌های امنیتی مستعد تروریسم و گسترش برنامه‌های تسلیحات غیر متعارف نیز توجه دارد. از نظر دولت‌مردان آمریکایی تلاش‌های منع گسترش تسلیحاتی در گذشته شکست خورده و نمی‌توان به این تلاش‌ها برای تضمین امنیت آینده‌ی جهان مطمئن بود. از این‌رو، نیاز به یک راهبرد ضد گسترش وجود دارد. بهترین دفاع در برابر تروریسم و گسترش سلاح‌های کشتار جمعی تقویت توان تهاجمی آمریکا و در کنار آن تقویت بازدارندگی موثر است. (Ellis, 2003: 115- 133)

از دید آمریکایی‌ها ظهور دولت‌های سرکش مسلح به سلاح‌های کشتار جمعی به چهار دلیل خطرناک است:

- این رژیم‌ها احتمالاً بیش از هر کشوری مایل به استفاده از این سلاح‌ها هستند؛ از آن‌جا که به لحاظ ایدئولوژیک خود را متعهد به تغییر وضع موجود می‌دانند و کم‌تر به هزینه و تلفات انسانی آن توجه دارند.
  - دولت سرکشی که به سلاح‌های کشتار جمعی دست یافته است، به‌نوعی بازدارندگی با دیگر کشورها دست می‌یابد که به کمک آن می‌تواند خود را برای حمله به آنها تجهیز کند.
  - چنین دولتی باعث می‌شود تا کشورهای دیگر مایل به پیوستن به اتحادیه‌هایی که ضد دولت‌های سرکش ایجاد شده، نباشد؛ چرا که از حملات تلافی‌جویانه بیم دارند.
  - از دید بسیاری از کارشناسان، از آن‌جا که دولت‌های سرکش دولت‌های بی‌ثباتی هستند، در صورتی که به سلاح‌های کشتار جمعی دست یابند، هر لحظه امکان دارد که کنترل بر آنها را از دست بدهند و امنیت و صلح بین‌الملل را به‌خطر اندازد.
- (برژینسکی، ۱۳۸۶: ۴۵)

جدول شماره ۳ - عوامل و متغیرهای تأثیرگذار (با تأکید بر نظریه‌های واقع‌گرایی و سازه‌انگاری)

عوامل تأثیرگذار رسمی	عوامل تأثیرگذار غیررسمی	متغیرهای تأثیرگذار
نظام بین‌الملل	بناگاه‌های اقتصادی	مبارزه با اشاعه‌ی سلاح‌های کشتار جمعی
فرد	افکار عمومی	امنیت منابع انرژی جهان
منابع حکومتی	لابی‌ها	حفظ و افزایش امنیت رژیم صهیونیستی
منابع اجتماعی	اتاق‌های فکر	مبارزه با دولت‌های سرکش/ یاغی
نقش	رسانه‌های جمعی	

جدول شماره ۴ - مداخلات نظامی آمریکا (۲۰۱۲-۱۹۹۰) و متغیرهای تأثیرگذار در آنها

متغیر تأثیرگذار	کشور هدف	سال حمله	جنگ‌گیری از دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی (WMD)	تأمین امنیت منابع انرژی (خلیج فارس و خاورمیانه)	مقابله با دولت‌های یاغی/ سرکش (تجدیدنظر طلب)	حفظ و افزایش امنیت رژیم صهیونیستی
	عراق	۱-۱۹۹۰	*	*	*	*
	بوسنی	۵-۱۹۹۳	-	-	*	*
	کوزوو	۱۹۹۹	-	-	*	*
	افغانستان	۲۰۰۱	*	-	*	-
	عراق	۲۰۰۳	*	*	*	*
	هائیتی	۲۰۰۴	-	--	*	-
	لیبی	۲۰۱۱	-	*	*	*

### آیا آمریکا به ایران حمله‌ی نظامی خواهد کرد؟

در این پژوهش به سه دسته عوامل و متغیرهای تأثیرگذار بر عرصه‌ی تصمیم‌گیری سیاست خارجی آمریکا اشاره شد. (جدول شماره ۳) دسته‌ی اول آن دسته از متغیرهای رسمی‌ای هستند که همواره در عرصه‌ی تصمیم‌گیری حوزه‌ی سیاست خارجی آمریکا نسبت



به ایران فعال هستند. در بین عوامل دسته‌ی دوم، به‌ویژه نقش عواملی هم‌چون؛ لابی‌ها (به‌ویژه لابی صهیونیست‌ها، ارامنه و اعراب)، اتاق‌های فکر (مؤسسه‌ی اینترپرایز، هریتیج، رند و ...) و رسانه‌ها (بی.بی.سی، وی.ا.ای، سی.ان.ان، فاکس نیوز و ...) در زمینه‌ی مقابله و مخالفت با جمهوری اسلامی ایران نیز فعال هستند و در این راه از هیچ کوششی فروگذار نیستند. اما موضوعی که در زمینه‌ی بررسی و واکاوی سیاست‌های احتمالی آمریکا - به‌ویژه گزینه‌ی نظامی - نگران‌کننده است، عوامل دسته‌ی سوم یا متغیرهای تأثیرگذار است. متغیرهایی که احتمال گزینه‌ی نظامی را تا حد زیادی بالا می‌برد. متغیر اول موضوع سلاح‌های کشتار جمعی یا همان سلاح‌های اتمی است. پس از سال ۲۰۰۳ که موضوع برنامه‌ی هسته‌ای ایران جدی شد همواره فشارها و تهدیدات غرب و در رأس آنها آمریکا فزونی یافت. این در حالی است که رژیم صهیونیستی بیش‌ترین میزان تهدید را با هسته‌ای شدن ایران علیه خود احساس می‌کند. بنابراین، با تحریک تصمیم‌گیران و سیاست‌گذاران آمریکایی همواره تلاش نموده است که مانع از دستیابی ایران به چنین توانایی شود. رژیم صهیونیستی امروزه صرفاً بر گزینه‌ی نظامی تأکید و اصرار دارد. در مورد متغیر دوم، منابع انرژی جهان (خلیج فارس و خاورمیانه) باید گفت که این متغیر بیشتر برای آمریکا و کم‌تر برای رژیم صهیونیستی اهمیت دارد. چون هر دوی آنها به انرژی‌های این حوزه‌ها نیاز دارند. تاریخ مداخلات نظامی آمریکا حاکی از آن است که آمریکا هرگونه تهدید جدی علیه منابع انرژی منطقه‌ی خاورمیانه و خلیج فارس را با جدیت هر چه بیش‌تر پاسخ می‌دهد. (جدول شماره‌ی ۴) بنابراین می‌توان گفت، هرگونه تهدید جدی علیه این منابع انرژی مانند بستن تنگه‌ی هرمز از سوی ایران، می‌تواند واکنش نظامی آمریکا را به‌دنبال داشته باشد. برای نمونه بسیاری از تحلیل‌گران یکی از دلایل اصلی حمله‌ی آمریکا به عراق را تأمین امنیت منابع انرژی مناطق مذکور را ذکر می‌کنند. از دیدگاه این‌دسته از صاحب‌نظران تهدیدات احتمالی صدام نسبت به نفت خاورمیانه و خلیج فارس باعث حمله‌ی آمریکا به این کشور شد. متغیر سوم، امنیت رژیم صهیونیستی است. موضوعی که در نتیجه‌ی قدرت و نفوذ زیاد صهیونیست‌ها در ساختار سیاسی - اقتصادی آمریکا تبدیل به خط قرمز دولت‌مردان و سیاست‌مداران آمریکایی شده است. این در حالی است که رژیم صهیونیستی

هسته‌ای شدن ایران را تهدیدی جدی علیه بقا و امنیت خود تلقی می‌کند و به‌شدت تلاش می‌کند که ترس و نگرانی از هسته‌ای شدن ایران را بزرگ‌نمایی کرده و در بین سایر کشورها به‌ویژه کشورهای منطقه‌ی خاورمیانه ترویج و تبلیغ نماید تا زمینه‌ی لازم را جهت اتخاذ سیاست‌های خصمانه علیه ایران را فراهم نماید. در سال‌های اخیر که دلایل اصلی حمله‌ی آمریکا به عراق (۲۰۰۳) بیش‌تر مورد بررسی و واکاوی قرار گرفته است، بسیاری از اسناد مبنی بر فریب خوردن جورج بوش در مورد تصمیم حمله‌ی نظامی به عراق فاش شده است. این اسناد حاکی از آن است که سرویس‌های اطلاعاتی رژیم صهیونیستی و انگلیس اسناد و اطلاعات غیرواقعی در مورد خطر هسته‌ای صدام در اختیار وی قرار داده‌اند و خطر صدام هسته‌ای را بیش از حد برجسته نموده‌اند. این موضوع به‌خوبی پس از بازرسی‌هایی که پس از سقوط رژیم بعث عراق انجام گرفت آشکار شد و مشخص شد که بهانه‌های غربی‌ها در مورد هسته‌ای بودن دولت عراق، واقعیت نداشته است.

در مورد متغیر چهارم باید گفت که کانون و هدف اصلی دولت‌های سرکش/یاغی ایران است. این موضوع که پس از حملات ۱۱ سپتامبر مطرح شد هدفی جز تضعیف کشور ایران و دیگر کشورها (کره‌ی شمالی، عراق و ...) نداشت. در واقع غربی‌ها به‌دنبال برجسته نمودن خطر ایران شیعی و هسته‌ای برای جهان هستند، تا از این طریق بتوانند کشورهای مسلمانانی هم‌چون عربستان و دیگر کشورهای عربی حوزه‌ی خلیج فارس را با خود همراه سازند. و بدین‌وسیله مشروعیت جهانی لازم را جهت اقدامات خصمانه علیه ایران را فراهم نمایند.

بررسی عوامل پایه‌ای در رابطه‌ی بین آمریکا و ایران مبین آن است که خطر حمله‌ی نظامی به ایران کم اهمیت نیست. و این دیدگاه که برخی‌ها بر این باورند که در شرایط حاضر آمریکا اساساً در وضعیتی نیست که بتواند اقدام به یک حمله‌ی نظامی گسترده علیه جمهوری اسلامی نماید. چندان منطقی به‌نظر نمی‌رسد. (در این زمینه برای مثال، می‌توان به حملات نظامی رژیم صهیونیستی به تأسیسات اتمی عراق (۱۹۸۱) و سوریه (۲۰۰۷) اشاره نمود.) زیرا اگرچه در ماه‌های اخیر احتمال چنین حمله‌ای بعید است، ولی هرگز نباید چنین خطری را نادیده گرفت. این در حالی است که در مورد موضوع ایران همواره متغیرهایی هم‌چون

لابی‌های رژیم صهیونیستی و اتاق‌های فکر این کشور به شدت در صددند که آمریکا و دیگر کشورهای غربی را به حمله‌ی نظامی علیه ایران ترغیب نمایند.

بنابراین، به دور از افراط و تفریط‌های نظری باید گفت که سیاست مداخله‌ی نظامی برای دولت‌مردان و سیاست‌گذاران آمریکایی در کنار سایر سیاست‌ها قرار دارد، ولی جنگ به‌عنوان آخرین گزینه‌ی انتخابی آنها است. در چنین شرایطی باید تلاش نمود که از تأثیرات متغیرهای دسته‌ی سوم بر روی فرایند تصمیم‌گیری سیاست خارجی آمریکا تا حد امکان بکاهیم. پس باید بتوانیم از کارت‌های سیاست خارجی خود به‌نحو احسن استفاده کنیم. زیرا با توجه به متغیرهای گفته شده می‌توان گفت که در مورد کشور ایران از دیدگاه آمریکایی‌ها هر چهار متغیر دلالت دارد؛ بنابراین، بر اساس این الگو می‌توان گفت که امکان حمله‌ی نظامی به ایران زیاد است. این در حالی است که در برخی از مداخلات نظامی آمریکا، فقط یک یا دو مورد از متغیرها منجر به اتخاذ حمله‌ی نظامی شده است. بنابراین باید تلاش مان این باشد که ضمن حفظ ارزش‌ها و آرمان‌های انقلاب، از کارت‌های سیاست خارجی خود به‌نحو احسن استفاده کنیم. برای نمونه در این زمینه می‌توان به سیاست‌های مثبت دولت یازدهم و دستگاه دیپلماسی کشور اشاره نمود که تا حد زیادی توانسته است سیل تهاجمات متغیرهای دسته‌ی سوم علیه جمهوری اسلامی ایران را کاهش و بی‌اثر نماید. توافقنامه‌ی ژنو که بین ایران و گروه ۵+۱ در اوایل آبان ماه سال جاری امضا شد، بهترین شاهد این مدعاست، صرف‌نظر از این‌که طرف مقابل پایبند به مفاد توافقنامه باشد یا نباشد.

### نتیجه‌گیری

تأکید برگزیده‌ی جنگ در ادوار مختلف سیاست خارجی آمریکا ناشی از پایبندی دولت‌مردان و سیاست‌مداران این کشور به چارچوب‌ها و مفروضه‌های نظریه‌ی واقع‌گرایی و سازه‌انگاری است. بدین معنا که تصمیم‌گیران و سیاست‌گذاران آمریکایی، حتی در دهه‌ی دوم قرن بیست و یکم هم‌چنان به گزینه‌ی جنگ و مداخله‌ی نظامی در کنار سایر ابزارها و اهرم‌های سیاست خارجی تأکید و اصرار دارند. زیرا برداشت این افراد از نظام بین‌الملل و

بازیگران آن تیره و منفی است، دیدگاهی که در چارچوب نظریات روابط بین‌الملل از آن به‌عنوان واقع‌گرایی تهاجمی یاد می‌شود. آنها براین باورند که همه‌ی افراد و به‌تبع آن دولت‌ها در پی افزایش قدرت خود جهت غلبه‌ی بر دیگری هستند؛ از این‌رو، تنها شرط موفقیت و تأمین امنیت در این نظام آنارشیک، افزایش هرچه بیشتر قدرت، به‌ویژه قدرت سخت و نظامی است. این امر به‌خوبی در ساختار نظام سیاسی آمریکا آشکار و هویدا است و می‌توان گفت بهترین شاهد این مدعا نسبت و میزان افزایش بودجه‌ی نظامی آمریکا نسبت به سایر قدرت‌های جهانی است.

جنبه‌ی دیگر سیاست خارجی آمریکا که نباید از آن غافل شد و بسیار حائز اهمیت است، جنبه‌ی سازه‌نگارانه‌ی سیاست خارجی آمریکا است. جامعه‌ی آمریکا از دوره‌ی پس از انقلاب این کشور (۱۷۷۶) همواره با انگاره‌هایی هم‌چون «استثناگرایی، رسالت‌مندی، تمدن برتر بودن و ...» امتزاج یافته است. بنابراین دولت‌مردان و سیاست‌گذاران آمریکایی از پنجره‌ی این انگاره‌ها و سازه‌های ذهنی به نظام بین‌الملل و بازیگران آن نیز می‌نگرند. از نگاه سازه‌نگاران، همین انگاره‌ها و سازه‌ها هستند که واقعیت را شکل می‌دهند و بر اساس همین واقعیت‌های برساخته‌ی ذهنی است که در عرصه‌ی سیاست خارجی تصمیم‌گیری می‌شود. آمریکایی‌ها با هدف متمدن ساختن و نجات دادن سایر جوامع به کشورها حمله می‌کنند. این انگاره‌ها پس از جنگ سرد و با فروپاشی شوروی، با بزرگ‌نمایی درباره‌ی خطر تهدید اسلام توسط افرادی هم‌چون هانتینگتن و فوکویاما برجسته شد. و این امر به‌ویژه پس از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ جدی‌تر شد. بنابراین، در تحلیل سیاست خارجی آمریکا نباید از یاد برد که آمریکایی‌ها از چنین پنجره‌ای به سیاست و روابط بین‌الملل می‌نگرند. از طریق این پنجره، سایر ملل عقب‌مانده و غیرمتمدن هستند و آمریکایی‌ها آمده‌اند تا آنها را نجات دهند.

آمریکا در دوران پس از فروپاشی شوروی سابق و به‌ویژه پس از ۱۱ سپتامبر با بهره‌گیری از فرصت پدید آمده درباره‌ی جنگ علیه تروریسم تلاش کرد تا سیطره و سلطه‌ی خود را در سطح نظام بین‌المللی تحمیل کند. در این دوره، آمریکا سیستم بازدارندگی متقابل دوران جنگ سرد را کنار گذاشته و یک سیستم نظامی امنیتی تهاجمی را برای حفظ امنیت ملی خویش

طراحی کرد. در این راستا نگرش‌های همکاری‌جویانه کنار گذاشته شده و حتی در برخی موارد به دیدگاه‌های متحدان خود نیز توجه نمی‌کرد. در راستای تثبیت هژمونی و یک‌جانبه‌گرایی در نظام بین‌المللی سه سند در خصوص امنیت ملی آمریکا پس از یازدهم سپتامبر منتشر شد. اسناد «مروری بر وضعیت هسته‌ای» توسط وزارت دفاع، «راهبرد امنیت ملی ایالات متحده آمریکا» توسط دفتر مشاور امنیت ملی و «راهبرد ملی مقابله با سلاح‌های کشتار جمعی» توسط کاخ سفید منتشر شدند. دستگاه‌های نظامی و امنیتی آمریکا در این اسناد تلاش کردند تا براساس بازدارندگی حملات پیشگیرانه و مقابله با سلاح‌های کشتار جمعی با برخی کشورها (کشورهای یاغی) مقابله کنند. در این اسناد توجه اندکی به نقش سازمان ملل و ساز و کارهای حقوقی مقابله با اشاعه‌ی سلاح‌های کشتار جمعی و تروریسم شده است.

## منابع

### فارسی

- ۱- - احدی، افسانه. استراتژی مبارزه با سلاح‌های کشتار جمعی آمریکا، کتاب آمریکا (۷)، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر، ۱۳۸۴.
- ۲- - احمدی لفورکی، بهزاد. **لابی و لابی‌گری در آمریکا**، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۷.
- ۳- - اوجین، آرویتکف. **سیاست خارجی آمریکا: الگو و روند**، ترجمه اصغر دستمالچی، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۸۲.
- ۴- - برژینسکی، زیگنیو. **انتخاب سلطه یا رهبری**، ترجمه امیر حسین نوروزی، تهران: نشر نی، ۱۳۸۶.
- ۵- - جعفری، علی اکبر. "نظریه نورنالیسم و اتحاد استراتژیک میان آمریکا-اسرائیل،" **پژوهشنامه حقوق و سیاست**، سال هشتم، شماره ۲۱، پاییز و زمستان ۱۳۸۵.
- ۶- - چرنوف، فرد. نظریه و زیر نظریه در روابط بین‌الملل: مفاهیم و تفسیرهای متعارض، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی، ۱۳۸۸.
- ۷- - حاجی یوسفی، امیر محمد. "سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: محدودیت‌ها، فرصت‌ها و فشارها"، **فصلنامه سیاست خارجی**، سال ۱۷، شماره ۴، ص ۲۴.
- ۸- - دهشیار، حسین. **سیاست خارجی آمریکا؛ خاورمیانه و دموکراسی**، تهران: خط سوم، ۱۳۸۶.
- ۹- - .....، **سیاست خارجی آمریکا: واقع‌گرایی لیبرال**، تهران: خط سوم، ۱۳۸۸.
- ۱۰- - ستاری، سجاد. تحلیل ادواری تعاملات استراتژیک ایالات متحده آمریکا و اسرائیل از آغاز تاکنون، **کتاب آمریکا (۳)**، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر، ۱۳۸۲.
- ۱۱- - سیف زاده، سید حسین. **نظریه پردازی در روابط بین‌الملل: مبانی و قالب‌های فکری**، (تهران: انتشارات سمت، ۱۳۸۱)، ص ۱۶۴.
- ۱۲- - فراگوزلو، محمد. آمریکا، عراق: کمدی یا تراژدی؟ **اطلاعات سیاسی-اقتصادی**، سال ۱۶، ش ۱۱ و ۱۲، ۱۳۸۱.

- ۱۳- عطایی، فرهاد. آمریکا و جهان قرن بیست و یکم (مجموعه مقالات تاریخ معاصر) تهران: دانشگاه امام صادق(ع)، ۱۳۸۵.
- ۱۴- عطایی، فرهاد و جهانشیر منصوری مقدم. "سیاست خارجی ایران در قبال ایالات متحده آمریکا از منظر نظریه پیوستگی جیمز روزنا" دانش سیاسی، ج ۴، ش ۲، پاییز و زمستان ۱۳۸۷، ص ۱۳۴.
- ۱۵- کیسینجر، هنری. دیپلماسی، مترجم فاطمه سلطانی یکتا و رضا امینی، تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۸۳.
- ۱۶- مشیرزاده، حمیرا. تحول در نظریه های روابط بین الملل، (تهران: انتشارات سمت، ۱۳۸۴)، ص ۱۲۹.
- ۱۷- مطهرنیا، مهدی، محافظه کاری در خدمت لیبرالیسم، کتاب آمریکا(۴) ویژه نومحافظه کاران در آمریکا، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۳، صص ۲۵۴- ۱۸۲.

#### منابع انگلیسی

- 18- Baugh, w. H. United States Foreign Policy Making; Process, Problems and prospects, Earl McPeck, 2000.
- 19- Cox, R.W. Power and Profits: U.S. Policy in Central America, University Press of Kentucky, 1994.
- 20- Dolbear, K.M & Edelman, M.J. American Politics, Policies, Power and Change, D.C Heath and company, 1985.
- 21- Jacobs, L & Page, B. "Who Influence U.S. Foreign Policy?" Paper Presented at the Annual Meeting of the American Political Science Association, Hilton Chicago and the Palmer House Hilton, Chicago, ILonline.
- 22- Jason D.Ellis, the Best Defence: Counterproliferation and U.S. National Security, the Washington Quarterly, 2003, PP 115-133.
- 23- Kegley, Charles W. world Politics: Trend and Transformation. University of South Carolina, Thomson Wadsworth, 2007, p 66.
- 24- Knecht, T & Weatherford, S.M. Public Opinion and Foreign Policy: The Stages of Presidential Decision Making, International Studies Quarterly, PP5es Quarterly, PP705-727, 2005.
- 25- The National Security Strategy of the United States of America, September 2002. Available at: [www.whitehouse.gov/nss.html](http://www.whitehouse.gov/nss.html)
- 26- U.S. Department of Energy, Energy Information Administration, International Energy Outlook, Washington, DC: U.S. Government Printing Office, pp, 136, 1998.
- 27- Internet Sites
- 28- [www.csis.org](http://www.csis.org)
- 29- [www.crs.org](http://www.crs.org)
- 30- [www.independent.otg](http://www.independent.otg)

31- [www.iraqiembassy.com](http://www.iraqiembassy.com)

32- iraq101: Everything you want to know about the war but were Afraid to ask: